

فارس شهرسیراف بود و تمام کالاها بی که از طریق دریا وارد می‌شد، از آن بندر توزیع می‌گردید. استعمه نفیس و کمیاب هندی که در زبان عربی آنها را مجموعاً «بر بهار» می‌گفتند به آنجا وارد می‌شد. اصطخری واردات سیراف را چنین ذکر می‌کند که عود و عنبر و کافور و جواهر و خیزران و عاج و آبنوس و فلفل و صندل و انواع عطرها و داروها و ادویه از هندوستان به آن بندر وارد می‌گردد، و در خود سیراف، سفره‌های بسیار خوب و پارچه‌های کتان ساخته می‌شود و بازار بسیار خوبی برای خرید و فروش مروارید است.

ایالت فارس در هر زمان، به تهیه اقسام عطرها مخصوصاً عطری که از گل سرخ در ولایت گور یا فیروزآباد بعمل می‌آمد مشهور بوده است. ابن حوقل گوید: گلاب فارس را به اکناف و اطراف جهان از جمله به هندوستان و چین و خراسان و همچنین به مغرب یعنی شمال آفریقا و شام و مصر می‌برند. از گور علاوه بر گلاب، عرق طلعمانه و عرق قیصوم و عرق زعفران و عرق سوسن و عرق پید صادر می‌گردید. در شاپور، چنانکه مقدسی گوید، ده نوع عطر بعمل می‌آمد: عطر پلغشه، عطر نیلوفر، عطر نرگس، عطر کارده، عطر سوسن، عطر زنبق، عطر مورد، عطر مرزنجوش، عطر بادرنگ و عطر بهارنارنج، به کشورهای مشرق زمین فرستاده می‌شد. گلیم بافی و قلابدوزی فارس همه وقت معروف بود.^۱

معادن فارس: ابن حوقل در صوره‌الادض می‌نویسد: در دارابجرد کوههایی از نمک سفید، سیاه، زرد، سرخ، سبز و همه رنگهای دیگر است. از سنگهای آنجا خوان کاسه و ظروف زیبا می‌تراشیدند و به سایر شهرها می‌بردند.

در فارس، معادن نقره و آهن و سرب و فسفر و نفت و مانند آن هست؛ و این معادن مردم را از فراورده‌های شهرها و نواحی دیگر بی‌نیاز می‌کند. اما نقره اندک است. معدن طلا نیز دارد، و معدن روی، در سردن است که از آنجا به بصره و جاهای دیگر می‌برند. آهن در کوههای استخر است. در دارابجرد معدن جیوه است. در فارس، مرکب سیاه برای نوشتن می‌سازند که از همه مرکبهای دنیا جز مرکب چینی بهتر است.^۲

ایالت جبال یا عراق عجم و نواحی چهارگانه آن، یعنی کرمانشاه کنونی، همدان، ری و اصفهان از دیرباز، اهمیت سیاسی و اقتصادی داشته است. «در زمان دیالمه، یعنی در قرن چهارم، چنانکه ابن حوقل می‌گوید دستگاه اداری دولت در ری بود. در آخر قرن بعد، همدان پایتخت سلجوقی ایران گردید ولی بهرحال، به نظر می‌رسد که اصفهان همیشه بزرگترین و آبادترین شهرهای ایالت جبال بوده است.»^۳ «در باره صنایع و تجارت شهرهای ایالت جبال، مقدسی مطالبی مختصر و جامع ذکر نموده گوید: از ری انواع منسوجات مخصوصاً نوعی از آن که «منیر» نام دارد صادر می‌گردد. پنبه در آنجا رشته می‌شود و با نیل رنگ می‌گردد، و قبای خطدارری معروف است، و در آنجا سوزن و شانه و فلسهای بزرگ برای صدور ساخته می‌شود. به گفته قزوینی، شانه و قدح را از چوب محکم و

۱. همان، ص ۳۱۵-۳۱۴.

۲. همان، صوره‌الادض، پیشین، ص ۶۷.

۳. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، پیشین، ص ۲۰۱.

خوش تراشی که به چوب شمشاد معروف است می‌سازند. خربزه و هلوی ری معروف است و یک نوع گل در آنجاست که به کارشستن بدن می‌آید و بسیار نرم است.

از قزوین، عباهای خوش دوخت و همچنین خورجینهای چرمی که به کار مسافرین می‌آید، و انواع کمان برای تیراندازی و نعناع صادر می‌گردد. تم به تهیه کرسی و لجام و رکاب و قماشهای متنوع و زعفران فراوان معروف است. از کاشان یک نوع خرمای نارس و طرخون صادر می‌شود. اصفهان از حیث عبا و گوشت امکسود و قلمهایی که در آن شهر ساخته می‌شود شهرت دارد. از همدان و نواحی آن، پنیر و زعفران فراوان و پوست رویه و سمور صادر می‌شود، و در حوالی همدان، معدن قلع وجود دارد قماش متنوع و موزه‌های خوب در آن شهر ساخته می‌شود.^۱

ابن حوقل نیز از صفحه ۱۰۱ تا ۱۱۷ کتاب خود را به ذکر مختصات اجتماعی و اقتصادی ایالت جبال اختصاص داده است.^۲

در کتاب حدود العالم در وصف ری، می‌خوانیم: «شهری است عظیم و آبادان و با خواسته، و مردم و بازرگانان بسیار، و مستقر پادشاه جبال. آبهای ایشان از کاریز است و از وی کرباس و برد و پنبه و عصاره و روغن و نیبذ خیزد و از نواحی او طیلسانهای پشمین نیکو خیزد؛ و محمد زکریا بیشک از آنجا بود.»^۳

ابن حوقل در حدود الارض، ضمن توصیف اصفهان، می‌نویسد: «کرینه» بازاری دارد که مردم در نوروز به مدت هفت روز در آن گرد می‌آیند و به عیش و نوش و تفریح می‌پردازند، و از انواع غذاها و آرایشها بهره‌مند می‌شوند، چنانکه سبب اعجاب حاضران می‌شود. مردم شهر و گروهی که از اطراف آن یا از جاهای دور می‌آیند برای این جشن هزینه‌های گزافی می‌کنند.»^۴

گیلان و ایالات شمالی هنگامی که مقدسی در قرن چهارم کتاب خود را می‌نوشت، یعنی وقتی که قدرت آل بویه در حد کمال بود، تمام گیلان و ولایات کوهستانی که در شرق گیلان و در امتداد سواحل دریای خزر قرار داشت، یعنی طبرستان و جرجان و قومس، جزء ایالت دیلم بود، ولی بعدها این نواحی از هم تفکیک شد.

در قرن هشتم، به قول حمدالله مستوفی، لاهیجان و قومس، دارالملک جیلانات بود. ابوالفداء نیز لاهیجان را نام برده، گوید: در خاور دهانه سفید رود است. به قول مستوفی، حاصلش برنج، ابریشم و اندک غله می‌باشد، و نارنج و ترنج و میوه‌های گرمسیری فراوان است. مستوفی یکی از قدیمیترین مؤلفینی است که از رشت، کرسی فعلی گیلان، اسم برد، و راجع به محصولات آن می‌نویسد که: حاصلش غله، پنبه، ابریشم و برنج است. مستوفی و ابوالفداء محصولات این منطقه را غله، پنبه، برنج و نارنج و ترنج و لیمومی دانند.^۵

۱. همان. ص ۲۴۵.

۲. دك: حدود الارض، پیشین.

۳. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، پیشین. (شامل). ص ۵۴۷.

۴. حدود الارض، پیشین. ص ۱۰۷.

۵. دك: همان. ص ۱۸۸-۱۸۶.

در کتاب حدودالعالم، در وصف طبرستان، چنین آمده است: «ناحیتیست بزرگ... حدش از جالوس است تا حد تمیشه. و این ناحیتیست آبادان و باکشت و برز، و بسیار خواسته و بازرگانان بسیار؛ و طعماشان بیشترین، نان برنج است و ماهی؛ و بام خانه‌هاشان همه سفال‌سرخ است از بسیاری باران»^۱ «نویسنده حدودالعالم در مورد ساری، می‌نویسد: «شهری است آبادان، با نعمت و مردم و بازرگانان بسیار؛ و از وی جامه حریر و پرنیان و خاوخیز خیزد و از وی ما زعفران و ما صندل و ما خلوق خیزد که به همه جهان از آنجا برند.»^۲

ابن حوقل می‌نویسد: «بزرگترین شهر طبرستان، شهر آمل است و در گذشته، حاکم‌اشین آن ساری بود. سرزمینی است پرآب و میوه. درختان بزرگ دارد. اغلب بیشه و جنگل است. بلایهای آن از چوب و نی؛ و اقلیمی پر باران است و بسا اوقات یک سال تمام، بی‌وقفه، باران می‌آید و آفتاب ظاهر نمی‌شود. باسها از خشت پخته مفروش است.

آمل شهری قدیمی و از قزوین بزرگتر است. در میان کشورها ناحیه‌ای در کثرت ابریشم، به پایه طبرستان نمی‌رسد. مردم طبرستان پرمو، پیوسته ابرو و دارای سرعت تکلم هستند. خوراک آنها نان، برنج و ماهی و سیر است. از طبرستان جامه‌های گوناگون ابریشمی، پشمی گرانبها و گلیم سیاه بدست می‌آید. پارچه‌های پنبه‌ای و شرابی می‌بافند.»^۳

لسترنج، ضمن توصیف منطقه مازندران، می‌نویسد: «آخرین قسمتی از کشور ایران که به کیش مسلمانی درآمد، طبرستان بود، و حکمرانان آنجا، اسپهبدان، بیش از یک قرن پس از فتوحات عرب، در کوهستانهای خود مستقل باقی ماندند و تا نیمه دوم قرن دوم هجری، هنوز روی سکه‌هایی که در آن منطقه ضرب می‌شد خط پهلوی نقش بود و مردم بردین زرتشت بودند. محصولات آن نواحی در قرن چهارم، به قول مقدسی، سیر، برنج، کتان و پرندگان دریایی و ماهی بود...»

بعد از قرن چهارم هجری، به گفته قزوینی، اهالی آن منطقه به تربیت کرم ابریشم می‌پرداختند و بهمین جهت، ابریشم بسیار از آنجا صادر می‌شد. پارچه‌های پشمی و فرش و انواع پوشاک و دستار نیز در آنجا می‌بافتند. تهیه ظروف چوبی از قبیل انواع کاسه و اشیاء دیگر که آنها را از چوب شمشاد می‌ساختند رواج داشت، و به قول ابن حوقل، خانه‌های آن ایالت نیز بیشتر از چوب و نی ساخته می‌شد.»^۴

نویسنده گمنام حدودالعالم، آمل را شهری عظیم و مستقر ملوک طبرستان و جای بازرگانان و علما می‌داند: «از وی جامه کتان و دستار خیش و فرش طبری و ترنج و نارنج خیزد و گلیم سپیدگوش و گلیم دیلمی زربافت و دستار زربافت گوناگون و کمیخته خیزد و از وی آلتیهای چوبین خیزد چون کفجه و شانهِ و ترازو و کاسه و طبق و طنابوری و آنچه بدین ماند.»^۵

۱. همان [شماره]. س ۵۵۰-۵۴۹.

۲. همان [شماره]. س ۵۴۷.

۳. حدودالعالم (مض)، پیشین. س ۱۲۳ (به اختصار).

۴. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، پیشین. س ۳۹۵-۳۹۴.

۵. همان. س ۵۳۹.

مقدسی دربارهٔ آمل، می‌گوید: یک بیمارستان و دو مسجد جامع دارد... دربارهٔ محصولات و تجارت طبرستان (علاوه بر آنچه قبلاً گفتیم) مقدسی گوید: «پارچه‌های نیکو دارد که از آن قبا می‌دوزند و پارچه‌هایی که از آن طیلسان تهیه می‌کنند، و انواع پارچه‌های نازک دیگر در آنجا بافته و صادر می‌شود. محصول طبیعی آن چوب‌خلنج (چوب‌شمشاد) است که آن را به صورت قطعاتی بریده، به خارج می‌فرستند و صنعتگران ری از آن، کاسه و ظروف دیگر می‌سازند. خلنج چوبی است خوشبو به رنگهای گوناگون که گاهی دانه‌های تسیح نیز از آن می‌سازند؛ و بهترین نوع آن در کوه‌های طبرستان یافت می‌شود.» ابودلف، جهانگرد عرب، ضمن مسافرت خود، از قلعهٔ معروف پادشاه دیلم دیدن می‌کند و می‌نویسد که فرمانروای آنجا موسوم به «محمد بن مسافر» چون کالای زیبا یا صنعت دقیقی مشاهده می‌کرد سراغ سازندهٔ آن را می‌گرفت و چون از محل او آگاه می‌شد، بمقدار کافی و مطابق میل او، برایش پول می‌فرستاد و به او قول می‌داد که هرگاه نزد او برود چند برابر آنچه داده به او خواهد داد. چون آن هنرمند نزد وی می‌رفت، مجبور بود برای تمام عمر در آن قلعه بماند و از بیرون رفتن او جلوگیری می‌شد.

محمد بن مسافر، رعیت زادگان خود را به کارهای صنعتی وادار می‌کرد و از این راه با خرجی اندک سود کافی بدست می‌آورد و برای خود گنج‌هایی ذخیره می‌کرد. پس از چندی، فرزندان او از رفتن پدر خود به شکار استفاده کردند، در قلعه راگشودند و پنج هزار نفری را که بصورت اسیر در قید بندگی او بودند رها ساختند.^۲

ابودلف دربارهٔ شهر سمنان، می‌نویسد که شهر کوچک و پر جمعیتی است. در این شهر، دستمالهایی با نقاشیهای زیبا تهیه می‌شود، که گرانبهاست و قیمت یک دانهٔ آنها به پنج دینار می‌رسد. و نیز در آنجا پارچه‌های چادری بسیار زیبا و هنرمندانه می‌بافند. هر عدد از این روپوشها ۲۰۰ دینار و بیشتر بفروش می‌رسد. می‌گویند زنهایی که این پارچه را می‌بافند در اثر دقت در ظرافت و زیبایی هنر خود و کار زیاد، چشمتان نابینا می‌شود.^۳

یک پل تاریخی: ابودلف همچنین از پل تاریخی عظیمی، معروف به پل خوراذ (خرزاد) بین ایذج و رباط، سخن می‌گوید که محل جغرافیایی آن مشخص نیست. این پل روی رودخانهٔ خشکی زده شده بود تا هنگام طغیان آب عبور از آن امکان‌پذیر باشد. به گفتهٔ ابودلف، ساختمان پل از قسمت پایین پی تا کف زمین، با سرب و آهن ساخته شده بود و هر قدر بالای آمد از پهناهای آن کاسته می‌شد. در دو طرف پل، قطعات بزرگ آهن قرار داده و داخل آن سرب گذاخته ریخته بودند و فاصلهٔ دو طرف پل ۴ ذراع بود و پل روی این پایه‌ها قرار گرفته بود و از عجایب صنعت معماری بشمار می‌رفت. این پل به دست مسمعی خراب شد و سالها مردم از قندان آن رنج می‌بردند تا آنکه ابو عبدالله محمد بن احمد القمی معروف به «شیخ»، وزیر آل بویه، به ترمیم آن همت گماشت و پس از جمع‌آوری صنعتگران، آنها را با طناب و قرقره به پایین پل می‌فرستاد

۱. سفرنامهٔ ابودلف در ایران، با تمایقات و تحقیقات ولادیمیر مینورسکی، ترجمهٔ سید ابوالفضل طباطبایی.

س ۴۵-۴۴.

۲. ذک، همان، ص ۸۱.

۳. ابو عبدالله مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۲۶۷.

و آنها سرب و آهن گداخته را روی قطعات سنگ می ریختند.

هزینه ساختمان این پل برای شیخ، ۳۰ هزار دینار تمام شد؛ در حالی که کارگران و صنعتگران بیگاری می کردند و کسی در مقابل این کار پر زحمت مزدی به آنها نمی داد. ابدولف این ساختمان را از شگفتیهای صنعتی جهان می خواند.

ملک علاءالدین در نامه ای که از هندوستان بعنوان خواجه رشیدالدین فضل الله نوشته، ضمن تشکر و سپاسگزاری از خواجه، بعنوان سوغات مقداری کالاهای مختلف بوسیله تجار به بندر بصره فرستاد، که ما صورت منسوجات، جواهرات، عطریات، حیوانات و سایر چیزهایی را که فرستاده، برای وقوف اجمالی به صادرات هند به ایران و آشنایی با نوع محصولات سرزمین هند، باختصار ذکر می کنیم.

(۱) اقمشه ۳۰۰ قطعه: که عبارت بود از سفید بار (انواع مختلف) ابراد (کتابتی) اطلس، صوف (منسوج پشم).

(۲) جواهر ۷۷ قطعه: الماس، یاقوت (رمانیه، ایض، کحلی، اصفر).

(۳) عطریات: عنبر سارا، مشک تبتی، زباد، کافور، جودانه، عود قمهری، صندل مقاصری، عرق گل گیتی.

(۴) حیوانات ۳: رأس: طاووس، سار و طوطی (سفید، سیاه، سرخ، سبز) راغ هندی (سختگوی)، سنگ (سر)، سناس، خر عتایی.

(۵) مریبات ۲۷: من: مرباء زنجبیل معطر، هلیله کابلی بعسل، خیار چنبر پرورده، انبه مربا، مجدیه (مربا)، جکی (مربا)، تمر هندی، تازه مربا.

(۶) عقاقیر و ادویه مفرده ۲۲۸۲: من: ساذج، قصب الذریره، بندق، زنجبیل، فلفل، قرنفل، کبابه، دارصینی صینی، فوفل، قاقله، هیل، جوز، خیار شنبر، شیطرح، شاه صینی، سار، سنبل، دواله، ورق طنبول، آب (جمه جاوید)، ریوند و غیره.

(۷) مفرشات: جامه خواب قطع بروجی منقش، بالش منقش بروجی، منکاه منقش، نعل یک روی بزم شاهی منقش.

(۸) ادهان: روغن چنبد، روغن قرنفل، روغن کاذی، روغن عود، روغن کافور، روغن گل هندی.

(۹) اوانی ذهب: طشت و آفتابه، قدح، طبق، پیهسوز عمل بنگاله.

(۱۰) صینیبه! صحن لاجوردی، قدح لاجوردی، شاه کاسه منبت شربتی ملون هفت رنگ، صراحی لاجوردی محریطلا، نیم صحن لاجوردی و غیره، اوانی مکعب.

(۱۱) ما کولات - محلات: زنجبیل، قرنفل، قرفه، انبه، مجدیه، تمر هندی، خیارشنبر، نارجیل، قند نارجیل.

اخشاب و عظام که بجهت عمارت خاصه فرموده بودند، ۶۰۱۰ من: اخشابساج، آبنوس، منقار سمندر، دندان شیرماهی، صندل سرخ، عاج.

«صنایع مهم بخارا همواره بافتن پارچه های پنبه ای و پشمین؛ مخصوصاً قالی و گلیم و هر قسم چرمینه بوده است. قالی و گلیم بخارا در زمانهای قدیم شهرت بسیار داشته؛ و قالیهای ترکمان، تقلیدی از

وضع اقتصادی
و محصول بخارا

قالی قدیم بخارا است. پرورش کرم پبله و بافت پارچه‌های ابریشمین نیز در بخارا همواره معمول بوده است. گذشته از مخمل ابریشمین معروف بخارا قماشهای دیگر از ابریشم، در این شهر می‌یافتند که اساسی خاصی داشته است و هنوز در بخارا هست؛ مانند شاه‌می، قصب، پرتاوس، ادرس. از این قماشها، انواع مختلف جامه، مانند شال کمر و فوته و سله و کلاه می‌دوخته‌اند.^۱

استاد نفیسی در جای دیگر از کتاب خود، به نقل از تاریخ بخارا می‌نویسد: «در بخارا کارگاهی بود در میان کهندز و شورستان و نزدیک مسجد جامع معروف به «بیت الطراز» که در آن بساطها و شادروانها می‌بافتند و یزدیها و بالشها و مصلیها و بردیهای فندقی از آنجا سرخلیفه بغداد را می‌فرستادند و خراج بخارا را به بافتن یک شادروان صرف می‌کردند؛ و هر سال عامل مخصوص به بخارا می‌آمد و بجای خراج بخارا شادروان می‌برد؛ و در شهر بخارا استادان مخصوص برای بافتن آن بودند و از هر شهری بازرگانان به بخارا می‌آمدند و شادروان و زندینچی می‌بردند و تا شام و شهرهای روم، این متاع می‌رفت و به هر جای خراسان که شادروان و زندینچی می‌بافتند بخوبی آن بخارا نمی‌شد، و بزرگان خراسان همه از آن جامه می‌پوشیدند و آن را سرخ و سفید و سبز می‌بافتند.

نیز در بخارا بازاری بود که آن را بلاذلا ماخ (دو می‌نامیدند و سالی، دو بار هر بار یک روز، در آنجا بازار می‌کردند و در هر بازاری، بتان می‌فروختند و هر روز بیش از پنجاه هزار درم دادوستد می‌شد؛ و چون مردم بخارا از قدیم بت پرست بودند، از آن زمان، این بازار معمول شد.^۲

«ناحیه بخارا از حیث معادن، یکی از نواحی زرخیز ماوراءالنهر است؛ چنانکه معادن طلا و مخصوصاً معادن نمک سنگ (نمک ترکی) در آن بسیار است و در اغلب از رودهای این ناحیه، طلاشویی متداول است.

متاع معروف بخارا در زمانهای قدیم، جامه‌های نازک و جانماز و قالی و جامه‌های فندقی و ظروف برای چراغ و جامه‌های طبری و تنگ اسب که در زندان می‌بافتند، و جامه‌های اشمونی و پیه و پوست و روغن کله و مواشی و برده و جامه‌های پنبه و جامه‌های پشمین و پلنگ بوده است.

از کوی و رکت^۳ که نزدیکترین کوه به شهر بخارا بود، سنگ برای فرش زمین و ساختمان و خاک برای نوره و ظروف و سنگ گچ از آنجا حمل می‌کردند. در بیرون شهر، معادن نمک واقع شده بود و هیزم شهر را از بستانه‌های اطراف و بته و خار را از صحرای بیرون شهر می‌آوردند. میوه‌های بخارا، بهترین میوه‌های ماوراءالنهر بود و به لذیذی و خوش طعمی معروف، و زمین به درجه‌ای درخور آبادانی بود که بیشتر روستاییان بخارا یک جریب زمین داشتند و از محصول همان یک جریب، زندگی آسوده می‌کردند، و هر چه برای زندگی لازم بود از اطراف بخارا فراهم

۱. محیط زندگی و احوال و اشعار (دوکی، پیشین، ص ۱۷).

۲. همان، ص ۲۷.

می‌شد، جز بعضی غلات و حبوب که از کثرت جمعیت، کفاف مردم را نمی‌داد و از سایر نقاط ماوراءالنهر می‌آوردند.

کوه ورکت در اطراف بخارا که دامنه آن به‌سروشنه و فرغانه می‌پیوندد، معادن بسیار دارد. و از آن معادن، نوشادر و زاج و آهن و زببق و مس و سرب و زر و چراغ سنگ و لغت و قیر و زفت و فیروزه می‌آوردند، و زغال‌سنگ نیز از حدود فرغانه فراهم می‌کردند. از بخارا سیوه بسیار به‌سرو و خوارزم و سمرقند می‌بردند.

خراج بخارا در زمان رودکی، یک میلیون و ۱۶۸ هزار و ۵۶۶ درم و پنج دانگ و نیم بود.^۱

وضع اقتصادی سمرقند سمرقند نیز از مناطق حاصلخیز آن روزگار بود، و در مناطق کوهستانی آن، زولفی و قازلیغون، و زرشک، و در تپه‌ها صنوبر و اورنگی و عصای سومی، و در جاهای دیگر، پنبه و انگور و میوه‌های دیگر فراوان بود.

در کوهستانهای آن، از جانوران وحشی: گوزن، غزال، آهو، عقاب و شاهین بسیار بود. مهم‌ترین محصول آن، شالیکاری و برنج بود. علاوه بر این، گندم، یونجه، جو، شاهدانه، ماش و کنجد و گیاهان روغندار و پنبه و انواع سبزی و صیفی و انواع میوه از قبیل خربوزه، هندوانه، الگور، و کلم، پیاز و شلغم و چغندر در این ناحیه بعدل می‌آمد. تربیت کرم ابریشم و پرورش الواع چهارپایان، از قدیم، در این ناحیه معمول بود.^۲

مصنوعات: صنایع دستی سمرقند، از دیرباز، جالب بود. از جمله مصنوعات مهم این ناحیه کاغذ بود که آن را به‌اظظار عالم صادر می‌کردند. جامه‌های سیمگون، و سمرقندیه و دیگهای بزرگ از مس و مرتبانهای خوب و چرم اشترورکاب و دهانه‌های ستور، و تسمه‌ها از کالاهای مهم این ناحیه است.

یکی از کارهای بازرگانی آن حدود برده‌فروشی بود؛ مخصوصاً فروش غلامان و کنیزکان ترک معمول بود.

سنگهای ساختمان را از نزدیکی سمرقند یعنی از کوههای کوچک مجاور به‌نام کوهک، می‌آوردند. از همین مرتفعات، گل مخصوصی برای ساختن ظروف و نوره و زجاج به‌شهر حمل می‌کردند. شهر سمرقند در آن روزگار در حدود پانصد هزار جمعیت داشت و یکی از مهم‌ترین مراکز فعالیت‌های تجاری بود.^۳

وضع اقتصادی کرمان بطوری که اصطخری درباره کرمان اظهار نظر کرده است، کرمان دارای مناطق گرمسیر و سردسیر است و بین شهرهای آن بیابانهای بزرگ فاصله است.

با قوت می‌گوید کرمان در دوره سلاجقه، از بهترین و آبادترین بلاد بود، ولی در قرن هفتم که وی کتاب جغرافیای خود را می‌نوشت، شهرهای آن خراب بود و کشتزارها بی‌حاصل و

۱. محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، پیشین. ص ۱۸-۱۷ (به اختصار).

۲. رک. همان. ص ۴۳-۴۲.

۳. رک. همان. ص ۴۳.

اهالی سرگردان و بیچاره بودند؛ و بالاخره در پایان قرن هشتم، جنگهای امیر تیمور ویرانی و خرابی کرمان را تکمیل کرد.

مقسی در قرن چهارم، کرمان را به پنج ولایت تقسیم کرده که عبارتند از: بردسیر، سیرجان، بم، نرماشیر، جیرفت. سیرجان در زمان اصطخری، بزرگترین شهر کرمان بود. سقف خانه‌های آن شهر را بعلت کم بودن چوب طاق زده بودند. مقسی گوید: سیرجان در زمان آل - بویه، از شیراز بزرگتر و باشکوه‌تر بود و دو بازار داشت: کهنه‌ونو، با سرمایه‌های هنگفت و پارچه‌های تماشایی که سیرجان از جهت آنها معروفیت خاص داشت. همچنین کوچه‌های وسیع و عمارت‌های خوب و باغستان و هشت دروازه داشت. آب شهر از دو قنات تأمین می‌شد.^۱ حمدالله مستوفی، بعد از هجوم مغول، درباره آن شهر گوید: حاصلش غله و پنبه و خرما بود و در او قلعه‌ای محکم است.

این حوقل، در قرن چهارم، درباره ولایت بم، می‌گوید که هوایش سالم و نخلستانهای بسیار دارد و سه مسجد دارد به نام مسجد خوارج، بزاران و مسجد قلعه. در بم، پارچه‌های زیبا و فاخر از پنبه می‌بافتند. عمامه و دستمال و طیلسان نیز در آنجا تهیه می‌کنند و بیشتر بازارها در خارج شهر و چند تا در داخل شهر قرار دارد.^۲ اصطخری درباره خورستان می‌نویسد: «از شوشتر جامه‌های دیبای گرانبه خیزد، و کسوت خانه کعبه آنجا سازند و سلطان را آنجا طراز باشد. و در این حدود، جایی است که آن را بصری می‌خوانند. پرده‌های نیکو بافتند. و به کلیوان و بردون پرده‌ها بافتند و عمل بصری بر آن نویسند. و به رامهرمز، جامه‌های ابریشم خیزد.^۳ اصطخری، ضمن توصیف کالاهای شهر ری، نوشته است: «از آنجا کرباسها و گلیمهای نرم خیزد که به آفاق برند... و از ری پنبه به بغداد آرند، و به آذربایگان برند و جامه نرم بنیر خیزد.»^۴

«از همه طبرستان، ابریشم بسیار خیزد؛ خاصه به آمل و جامه‌های ابریشمین و صوف از آنجا خیزد... ابریشم و جامه‌های نیکو خیزد از گرگان.»^۵

لسترنج خاورشناس شهیر در کتاب مرزمنهای خلافت شرقی، ضمن شرح محصولات و صادرات شهرهای قرون وسطایی ایران، از قول مورخان و محققان بزرگ و مشهور دوران اسلامی، مطالبی نقل کرده است که آنچه از آنها مربوط به رواج و پیشرفت صنعت پارچه‌بافی و فرش بافی در آن زمان است نقل می‌گردد:

«گلیم بافی و قلابدوزی فارس همه وقت معروف بود و در مشرق زمین که لباس، مشخص مقام و منزلت افراد بود، پارچه‌های زربفت خاصی برای مصرف شخص پادشاه در هر یک از شهرهای فارس ساخته می‌شد و روی آن پارچه‌ها نام و طغرای سلطان قلابدوزی می‌گردید. بهترین این نوع پارچه‌ها از توج صادر می‌گردید. همچنین در فسا انواع زیبایی که نام پادشاه

۱. جغرافیای تاریخی مرزمنهای خلافت شرقی، پیشین. ص ۲۲۳-۳۱۹. به (اختصار).

۲. دك: همان. ص ۲۳۴.

۳. مسالك و ممالك، پیشین. ص ۹۲.

۴. همان. ص ۱۷۱.

۵. همان. ص ۱۷۳.

به رنگ آبی و سبز مانند پرتاووس در آن بافته می‌شد تهیه می‌گردید.

دستگاههای بافندگی شیراز پارچه‌های لطیف، و متنوعی می‌ساخت که به کار تهیه قبا می‌خورد؛ همچنین پارچه‌هایی که به آن امروز «گاری» می‌گویند، و نیز زری و پارچه‌های ساخته شده از ابریشم خام (خز). در جهرم، گلیم و جاجیم که برای پرده مصرف می‌شد و جامنازی که درساجد از آن استفاده می‌کردند، بافته می‌شد. در کازرون و دریزد جامه‌های کتان و گاریسهای لطیف و پارچه‌های شبیه زری مصری که به آن دبیق می‌گفتند، و نیز دستمالهای خوب تهیه می‌شد. در غنجدان، کرسی دشت، بارین، گلیم و پرده و اقسام مخده و طرازهای قلابدوزی شده با طفرای پادشاه برای مصرف سلطان درست می‌شد. در ارجان دستمال و پارچه سفره به عمل می‌آمد. از سینیز پارچه‌های شبیه قصب و کتان صادر می‌شد؛ و جنابه به‌صورت این محصول معروف بود. از اصطخر (استخر) پارچه‌های چادری، و از رودان، کرسی ولایت رودان، پارچه‌های خوب صادر می‌شد. در دارابگرد، انواع پارچه‌های نخی عالی و متوسط و پست و همچنین قلابدوزیها و فرشهای خوب و حصیر ساخته می‌شد. در فرگ، پارچه لباسی و گلیم و پرده و کتان تهیه می‌شد. فسا به‌ساختن پارچه‌هایی که از سوی بز ساخته می‌شد، و پارچه‌های بافته شده از ابریشم خام و تهیه قالی و گلیم و سفره دستمال پرده‌های قلابدوزی، مخصوصاً به رنگهای پرتاووس آبی رنگ و سبز که در میان گلابتون بافته می‌شد، شهرت داشت. موادی که برای رنگ کردن پارچه‌ها استعمال می‌شد، و فرشهای نمد و خیمه و خرگاه نیز از فسا صادر می‌شد.^۱

در قرن چهارم، در راسهرمز خوزستان، تهیه و صدور ابریشم و بافتن پارچه ابریشمی برای زنان معمول بود. «در شوشتر زری معروف به دبیبا که شهرت جهانی داشت، و زیلو و پارچه‌های لطیف تهیه می‌کردند. در عسکر مکرم از ابریشم خام، مقنعه و دستمال و پارچه می‌ساختند.»^۲ در ری، یکی از شهرهای ایالت جبال، بنا به نوشته مقدسی، انواع منسوجات مخصوصاً «ملیر» و پارچه‌های پنبه‌ای تهیه می‌کنند. از قزوین، عباهای خوش دوخت و خورجینهای چرمی صادر می‌شود.^۳

غیر از پارچه‌هایی که از سوی بز، کتان، و ابریشم و پشم می‌بافتند، اهمیت خاص این منطقه در تربیت کرم «قرمزی» بود که از درخت بلوط تغذیه می‌کند. زنان این کرمها را جمع‌آوری می‌کردند و پس از آنکه آنها را خشک کردند، از رنگ آنها برای رنگ آسیری پارچه‌ها استفاده می‌کردند. ارسنیه به‌داشتن کمر بند و لحافهای عالی و فرش و جاجیم و چادر و مخده شهرت داشت.^۴

در خطه خراسان «نیشابود مرکز محصولات صنعتی است. پارچه‌های سفید برای لباس و عبادهای شاهجانی و تاخته و راخته و همچنین مقنعه‌های نازک پشمی و ابریشمی و پارچه‌های زربفت و خالص، و پارچه‌هایی که از سوی بز ساخته می‌شود از صنایع معروف نیشابور است.

۱. سرزمینهای خلافت شرقی، پیشین. ص ۲۱۶-۲۱۵ (به اختصار).

۲. همان. ص ۲۶۵ (به اختصار).

۳. دك همان. ص ۲۴۵.

۴. دك همان. ص ۱۹۸.

در نسا و ایبورد، ابریشم خام و پارچه‌های ابریشمی، و در طوس کمر بند، و عبا، تهیه می‌شد؛ و از هرات، اقسام پارچه‌های زریفت و نمد و گلیم و غاشیه و مخده و جامه‌دان صادر می‌گردید. از مرو ابریشم خام، نخ، مقنعه و اقسام پارچه‌ها صادر می‌شد.^۱

به گفته قزوینی، اهالی طبرستان در قرن چهارم، در تربیت کرم ابریشم و بافتن پارچه‌های پشمی و فرش و انواع پوشاک و دستار مهارت داشتند. مقدسی نیز از تهیه و صدور انواع پارچه از این ناحیه سخن می‌گوید. به گفته مقدسی، دیبا و نقاب‌گرگان معروف و جزو کالاهای صادراتی بود. منسوجات ری، چه در دوران قبل از اسلام و چه بعد از اسلام، شهرت داشت. این شهر چون در کنار راه ابریشم قرار داشت، هنرمندان و صنعتگران این ناحیه، با استفاده از ابریشم‌های وارداتی چین، در بافتن پارچه‌های نفیس استادی نشان می‌دادند.

ابن فقیه‌گوید: «لاهل‌الری... الثیاب المنیره...» در احسن‌التقسیم آمده: «یحمل‌من‌الری البرود و المنیرات...»

اصطخری در المسالک و ابن‌حوقل در حدود‌الارض گفته‌اند: «یرتفع‌من‌الری.. الثیاب - المنیره..» ابودلف نیز از پارچه‌های ممتاز ری سخن گفته و می‌نویسد که هر دو یست و جب مربع پارچه‌های ممتاز رازی در حدود دو هزار درهم قیمت داشته. در دیگر منابع و سفرنامه‌ها نیز از ارزش اقتصادی پارچه‌های ری سخن رفته است.

در عهد سلجوقیان (قرن پنجم و ششم هجری) صنایع بافندگی ایران که از دوره آل‌بویه در خط پیشرفت‌گام نهاده بود، همچنان به‌سیر تکاملی خود ادامه داد. در این دوره، هنر بافندگی از لحاظ تنوع و ابتکار و نقشه و بافت بسیار ترقی کرد. قطعاتی از پارچه‌های آن دوره بدست آمده که در نهایت زیبایی است، و با تغییر نور، رنگ آن دگرگون می‌شود.

بافت قالی و سجاده و گلیم‌های عالی در دوره حکومت ایلخانان در ایران و سایر کشورهای اسلامی تابعه، رونق یافت و مقدار زیادی از این مصنوعات به هندوستان و اروپا صادر می‌شد. مصنوعات موصل در این دوره، اهمیت خاصی پیدا کرده بود. مسجدهای که غازان - خان ساخته بود، با قالیهای عالی سبز رنگ تزیین یافته بود.

در این دوره، تبریز به اقتضای موقعیت جغرافیایی، فرهنگی و سیاسی خاصی که داشت، مرکز خرید و فروش و مبادلات اقتصادی بود. ارزش اقتصادی تبریز تا عهد صفویه، دوام یافت و اکثر قالیها و مصنوعات صادراتی در این شهر متمرکز می‌گردید.

مارکوپولو درباره ارزش اقتصادی تبریز، در حدود سال ۱۲۷۱ میلادی، می‌نویسد: «کالاهای ساخت تبریز عبارت است از: همه‌گونه حریر که بعضی سیم بفت و پاره‌ای زریفت و گرانبه‌است. این شهر به اندازه‌ای برای دادوستد مناسب است که سوداگران هند و بغداد و نواحی گرمسیر و همچنین اطراف و اکناف اروپا به آنجا روی می‌آورند تا کالاهای گوناگون تبریز را بخرند و بفروشند.» مارکوهمچنین از شال‌سنتازی که توسط رهبانان دیرنشین تهیه می‌شود و قیمتی گران دارد، سخن می‌گوید.

به این ترتیب، شواهد و روایات و مشهودات معلوم می‌دارد که در ایران بعد از اسلام

در طی قرون، هنر پارچه‌بافی و قالیبافی نه تنها اهمیت خود را از دست نداد بلکه روز بروز بر رونق و پیشرفت و شهرت آن افزوده گردید.

قالیبافی ایران در عهد نخستین شهریاران صفوی، اهمیت و اعتبار فراوانی کسب کرد؛ و نمونه‌هایی که از این دوره باقی است زینت بخش سوزه‌های بزرگ جهان است.

تعدادی از قالیه‌های قرن ۱۱ و ۱۰ هجری که دارای نقشه و رنگ آمیزی ممتاز می‌باشند، شهرت بین‌المللی دارند و بعلاوه طرح و نقش زیبایی روی آنها و ظرافت و نازکی تار و پودشان، رتبه اول را در جهان بدست آورده‌اند، و با هیچ قیمتی نمی‌توان آنها را ارزیابی کرد. از فرشهای کار اصفهان نیز تعدادی در سوزه‌های اروپا و آمریکا نگاهداری می‌شود که بسیار عالی و گرانبه‌است. شاردن، شرلی و دیگران که در عهد صفویه به ایران آمده‌اند، جملگی از کارگاههای قالیبافی ایران و قالیه‌های زیبا و نفیسی که زینت بخش کاخها و خانه‌ها بوده سخن گفته‌اند.

بابا کرو سینکی لهستانی، که از ۱۱۱۶ تا ۱۱۴۲ هجری قمری در ایران می‌زیسته است، می‌نویسد که شاه عباس کارگاههای قالیبافی بزرگی در شیروان، قرا باغ، گیلان، کاشان و استرآباد - همانند کارخانه‌های قالیبافی اصفهان - دایر کرده بود. شاردن [ج ۳، ص ۸۵] ضمن توصیف شهر کاشان، می‌نویسد: اساس ثروت و حیات مردم کاشان از صنایع نساجی و ابریشم‌بافی و تهیه قطعات زربفت و نقره‌بافت تشکیل شده است. در هیچیک از شهرهای ایران، مصنوعات و منسوجات مخمل و حریر و تافته و ابریشم و قطعات سیم‌بفت و زربفت و زریه‌های ساده و گلدار و ابریشمی بیشتر از کاشان و حومه تهیه نمی‌گردد. تنها در یکی از نقاط حومه شهر، هزار کارگر ابریشم‌باف وجود دارد. این آبادی که «آران» نام دارد، در فاصله دو فرسخی شهر واقع، و از دور همچون شهر زیبایی جلوه‌گر است، و دارای دو هزار باب خانه و باغچه و ششصد باغ زیبا می‌باشد.

شاردن [ج ۳، ص ۷۱] آراگاه شاه‌عباس دوم را چنین توصیف می‌کند: «سخازن و دالان و بارگاه هزار پوشیده از فرشهای نفیس و گرانبه‌الی قالیه‌های خود تالار زربفت و ابریشمی است و ظرافت و ابهت این مقبره‌ها را حد و حصری نمی‌توان شناخت، و جلال و شکوه آن در حقیقت بی‌نظیر است.»

«... خود سزار با پارچه‌های زربفت گرانبه‌ای ایرانی پوشیده شده‌است. یک ذراع از این منسوجات نفیس هشتصد تا نهصد لیره ارزش دارد. عالیترین زربفت‌سزده، قطعه‌ای است از یک پارچه ارغوانی که روپوش سزار بشمار می‌رود با سنگوله‌هایی طلائی... [ج ۳، ص ۷۲ و ۷۳].»

شاردن [ج ۲، ص ۴۰۹] وضع صناعت و تجارت تبریز را اینطور شرح می‌دهد: «سرتاسر شهر پر از صنایع قماش و ابریشم و زرگری است. عالیترین دستارهای ایرانی در تبریز تهیه می‌شود. بازرگانان بزرگ و عمده شهر برایم تعریف کردند که همیشه سالیانه ۶ هزار عدل ابریشم در کارگاههای این بلده بافته می‌شود. تجارت تبریز در سراسر ایران، و تمام ترکیه در مسکوی (روسیه) در ترکستان، در هندوستان و ممالک ساحلی دریای سیاه گسترده شده است.»

درباره خرگاه سلطنتی می‌نویسد: «به دستور شاهنشاه ایران، خرگاهی ساختند که دو میلیون لیره برای تهیه آن خرج شده بود. چون در تار و پود خیمه طلای بسیار بکار رفته بود، آن را «کاخ زرین» خواندند. برای حمل و نقل این خرگاه، ۲۸۰ رأس شتر اختصاص یافته بود، و

از همین نکته، می‌توان به عظمت و وسعت و اهمیت و ارزش آن پی برد. دهلوی این خرگاه را از مخملی ساخته‌اند که متنش طلائی است و در گیوبوی آن اشعاری باسطورزری نوشته‌اند. [ج ۳، ص ۶۴].

کارگاههای قالببافی اصفهان را در این زمان، نزدیک کاخ سلطنتی و بین چهل ستون و میدان شاه نوشته‌اند، و از نظر نیازی که شاه‌عباس به فروش ساختن کاخهایی که برای توسعه پایتخت مرتباً در دست ساختمان بوده، داشت، همچنین برای اهداء به سلاطین خارجی و همچنین فرش خانه‌های اشراف و درباریان و افسران ارشد، کارگاههای قالببافی مرتباً در کار و در حال افزایش و گسترش بود.

از میان قالبهای عهد صفوی، آنهایی که ترنجی‌گرد یا بیضوی‌شکل در وسط دارند و ترنج وسط را نقشها و گل‌های کوچکی که به گل شاه‌عباس نامیده شده دربر گرفته، بسیار ممتازند. قالی اردبیل که در سوزة ویکتوریا و آلبرت لندن است، بسیار عالی است و تعدادگره‌های آن را تا ۳۲ میلیون گره تخمین زده‌اند.

در این فرشهاگاهی هم تصویر حیوانات نقش شده و رنگ‌قالیها غالباً لایم و مورد قبول ذوق سلیم است. هنر قالببافی در زمان صفویه از ایران به هندوستان سرایت کرد، و نصیرالدین محمد همایون، پادشاه هند که در ۹۵۱ هجری قمری به دربار شاه طهماسب صفوی پناهنده گردید، در برگشت از ایران، چند تن از استادان طراح و قالبباف را از اردبیل و جوشقان و کاشان و خراسان به هندوستان برد و مکتبی به نام قالببافی ایران و هند ترتیب داد. از جمله قالبهای این زمان، یازده قطعه قالی نفیس است که اینک در شمار نفایس آستان قدس رضوی است. این فرشها در لاهور توسط استادکاران ایرانی بافته شده است.

در میان قالبهای مختلفی که در سوزها حفاظت می‌شود، قالی مصور و پر نقش و نگاری است که در حاشیه آن اشعاری در مدح فرش آمده است:

ای خوش آن فرش که در بزم سراد	سایه‌وش در قدم شاه افتاد
روی بنهاده به ره چون خورشید	کرد فرش ره او سوی سپید
این نه فرش است گل نسریسن است	پرده دیده حورالعیسن است
بوستانی است پسر از لاله و گل	زین سبب کرده در او جا بلبل

.....»

قالی آزادی: «یک قالیچه زیبای کرمانی هم مربوط به یکی از سرزمینهای ایران به نام توم کولیجان به آمریکا برده شد و زیر ناقوس بزرگ آزادی فرش گردید، و به نام قالی آزادی شهرت یافت و هفت رئیس جمهوری کشورها روی آن ایستادند و نشستند. از مزایای دیگر این قالی این بوده است که نمایندگان صلح و رسای بر روی این قالی ایستادند و پیمان صلح و رسای را امضا کردند، و سپس به آمریکا برده شد و ویلسن، رئیس جمهور پیشین آمریکا، نیز بر روی این قالی ایستاد و از روی مجسمه سرباز گمنام پرده برداشت. صاحب این قالی در آخر عمر با کمال

عسرت زندگی می‌کرد و به‌روزنامه‌فروشی افتاده بود، ولی این فرش نفیس را نفروخت اما پس از مرگ او فروخته شد [اطلاعات ماهانه. شماره آذرماه].^۱

پارچه‌ها و قالیه‌های ابریشمی: «باقتن پارچه‌های ابریشمی یکی از شعبه‌های مهم پارچه‌بافی و از دیگر صنایع ظریفه بافندگی ایران است. ذوق و مهارتی که مخصوصاً در طراحی و رنگد آمیزی و ظرافت این صنعت بکار رفته و آن را بصورت یک مینیاتور عالی جلوه‌گر ساخته مورد اعجاب و تحسین است. کارگاه‌های پارچه‌بافی یزد و کرمان و کاشان از قدیم معروف بوده و پارچه‌های ابریشمی ممتازی در آنها می‌یافته‌اند.

در قرن سوم هجری، خراسان، گرگان، طبرستان، آذربایجان، فارس، گیلان، و کردستان محل بافتن پارچه‌های ابریشمی بود؛ و مقدسی، جغرافیدان و مورخ بعد از اسلام، از شهرهای شوشتر و یزد و فسا که پارچه بافت آنجا را مرغوبتر و ممتاز دانسته است، نام می‌برد. در فسا انواع پارچه‌های تافته و زری را می‌بافتند که با طلا و نقره زینت یافته بود؛ و نظیر آنها در هیچ جای دنیا دیده نمی‌شود.

در قرن هفتم، به‌گفته مارکوپولو، شهر تبریز یکی از مراکز بافندگی بود. بافتن پارچه‌های ابریشمی در دوره ایلخانان، همچنان ادامه داشت.

عهد صفویه، همانطور که در فن قالیبافی عصری ممتاز بود، در منسوجات و پارچه‌بافی نیز یک دوره استثنایی بشمار می‌رفت.

شاردن [ج ۴، ص ۳۶۸] می‌نویسد: «ایران سالیانه ۲۲ هزار عدل محصول ابریشم دارد، و هر عدلی به‌وزن ۲۷۶ لیور، (هر لیور معادل نیم کیلو) است. گیلان، ده هزار؛ مازندران، دو هزار؛ ماد (آذربایجان) و باختریان (خراسان) هر یکی سه هزار؛ آن قسمت از کرمان که قراباغ نام دارد، و گرجستان هر یکی دو هزار عدل محصول می‌دهد.»

صادرات ابریشم ایران بسیار مشهور بود، و نیازی به‌شرح و تفصیل ندارد. پشم شتر نیز از ایران صادر می‌شود که در اروپا برای ساختن کلاه لبه‌دار از آن استفاده می‌شود.

قالیه‌های ابریشمی در این عصر، بدو در کاشان و سپس در یزد و اصفهان رواج و رونق بیشتری به‌خود گرفت.

کاشان یکی از مراکز مهم صنعت پارچه‌های ابریشمی و مخملی بود. نمونه پارچه‌های زربفت‌گرانبها در سوزه‌ها و کلیساهای قدیمی اروپا موجود است که از بقایای پارچه‌هایی است که در قرون وسطی، سیاحان از ایران تهیه و به‌ثروت‌مندان فروخته‌اند؛ و بعضی از آنها این پارچه‌ها را به کلیسا تقدیم کرده‌اند. زریه‌های کار یزد در قرن سیزدهم میلادی، و همچنین زریه‌های بافت نیشابور و مرو و شیراز و اصفهان و شوشتر، معروف بوده و به کشورهای خاوری و باختری صادر می‌شده است. مارکوپولو می‌نویسد: «در ایران عده زیادی از دسترنج خودگذران می‌کنند. بسیاری از صنعتکاران و نساجان مصنوعات خوب و پارچه‌های زری نفیسی با نقش‌های خوش طرح می‌بافتند و تجار ایرانی آنها را به کشورهای دیگر می‌فروشند.»

در دوره ایلخانان، کارخانه‌های پارچه و قالیبافی در تبریز و گرجستان و مرو و طوس و

شوشتر و شیراز و نیشابور و بغداد دایر بود. عطاسلک جوینی در توسعه کارخانه پارچه‌بافی بغداد سعی فراوان کرد.

تبریز در زمان ایلخانان، مرکز مهم داد و ستد بین خاور و باختر بود. راه‌های بزرگ تجارتی به این شهر منتهی می‌شد و از لحاظ اقتصاد و تجارت، معتبرترین شهر دنیا بود. اودوریک دوپاردن که در زمان ابوسعیدخان این شهر را دیده است می‌نویسد: «تبریز از جهت استعده، مهم‌ترین شهر عالم است. این شهر برای ایلخانان ایران، از تمام کشور فرانسه جهت پادشاه آن بیشتر اهمیت دارد.»

بنا بر نوشته‌های سفرنامه‌ها و تواریخ، کالاها و اجناسی که در این شهر مورد معامله قرار می‌گرفته عبارت بوده است از: «ادویه مالزی، مروارید و یاقوت سیلان و مالابار، الماس و زرد هند، شال کشمیر، فرش‌های ماوراءالنهر، لعل بدخشان، فیروزه نیشابور، و اطلس و پارچه - های زریفت مرو و طوس و شوشتر و موصل و یزد و کرمان، گلاب و عطریات شیراز و اصفهان و اقسام اسلحه منقوره گرجستان و شام. بعلاوه، هنرمندان تبریزی خود نیز در ساختن پارچه‌های قیمتی و فرش‌های عادی و منسوجات ابریشمی مهارت داشتند و مصنوعات دست‌ساز خویش را نیز به‌تجار خارجی می‌فروخته‌اند. [عباس اقبال، قلابخ مفول، ص ۵۵۸].»

در عصر صفویه، صنعت پارچه‌بافی ایران ترقی قابل ملاحظه کرد. شاردن می‌نویسد: «پارچه‌بافان، ابریشم را با زروسیم مخلوط کرده منسوجات نفیس می‌بافند که آنها را زری می‌نامند. این پارچه‌ها را با نقش‌های گوناگون می‌بافند. پاره‌ای از آنها یک رو و پاره‌ای دورو می‌باشند؛ یعنی پشت و روی آنها یکسان است. در تمام دنیا پارچه‌هایی نفیستر و گران‌بهار از پارچه‌های زریفت ایرانی پیدا نمی‌شود. این پارچه‌های گران‌بها را ثروتمندان برای پرده درها بکار می‌برند. مخمل زریفت از تمام اقسام پارچه‌های زری تشنگتر و فرش‌نماتر است. شاردن [ج ۴، ص ۳۵۸] درباره هنر تهیه مخمل زریاف این دوره که خود ناظر آن بوده، نوشته است: «مخمل زریافی که در ایران تهیه می‌شود بسیار عالی و کاملاً پرپیچ و شکن است و هرگز کهنه نمی‌شود. عالیترین کارخانه‌های این منسوجات زریفت و سیم بافت و مخمل زریافت در یزد و کاشان و نیز در اصفهان است.»

درباره گلدوزی و قلابدوزی، می‌نویسد: «گلدوزی و قلابدوزی یکی از صنایع فنی است که ایرانیان در آن ید طولایی دارند. در تمام انواع و اقسام این فن، بویژه در زردوزی و سیم دوزی، خواه بر روی ماهوت و خواه بر روی ابریشم و یا بر روی چرم، بسیار استادند. در صنعت قلابدوزی، ایرانیان از ما اروپاییان و حتی ترکان عثمانی، که دوخت و دوز و قلابدوزی آنها بر روی چرم در اروپا بسیار شایان توجه می‌باشد، جلوتر هستند. چنان در دوخت و دوز چرم، از جمله آرایش زین، مهارت دارند که در زیبایی و ظرافت، به گلدوزی در روی حریر می‌ماند [ج ۴، ص ۳۳۱].»

بزرگترین استاد سازنده این نوع بافتنی غیاث‌الدین علی یزدی است.^۱ از آنچه گذشت، چنین برمی‌آید که صنعت بافندگی و قالیبافی از دیرباز در ایران معمول بوده و برحسب شرایط سیاسی با امنیت و آرامش، قوس صعودی، و در دوره‌های ناامنی و بی‌ثباتی،

قوس نزولی طی کرده است. به قول پروفیسور کریستی. «در دوره قاجاریه هم که دوران رکود صنعت و ابتکار بوده، این هنر توانست تا حدی موقعیت عالی و رقابت‌ناپذیر خود را در دنیا نگاه دارد. قالی خوب ایران مانند قطعه شعر زیبایی است که بافنده آن، مانند شاعر، جمال طبیعت را ترجمه و بصورت شیء زیبایی در آورده که هم قشنگ و هم قابل استفاده است.»^۱

اکنون بار دیگر سیر صنایع ایران را در دیگر شهرها مورد مطالعه قرار می‌دهیم. در ایران، پس از پایان حمله مغول و استقرار امنیت نسبی، در نتیجه توسعه فعالیت‌های زراعی و صنعتی، وضع اقتصادی بهتر شد. شهر تبریز بیش از پیش وسعت و آبادانی یافت.

«مقدسی در قرن چهارم، گوید تبریز شهری نیکو است و مسجدجامعی دارد.

شهر تبریز
به نظر مقدسی

از نهرهای متعدد سیراب می‌شود، و در میان باغستان شادابی قرار

گرفته است. یاقوت که در سال ۶۱۰ هجری آنجا بوده، تبریز را

شهر عمده آذربایجان بشمار آورده. و قزوینی علاوه بر این، گوید که این شهر به تهیه پارچه‌های عتایی ابریشمی و سقلاطون و اطلس و پارچه‌های دیگر شهرت دارد. هنگامی که مغولها در سال ۶۱۸ تبریز را تصرف کردند، اهالی شهر با فدیهای که دادند شهر را از غارت و کشتار رها نیندند. این شهر در زمان سلطنت ایلخانان، بزرگترین شهر آن منطقه گردید.» و بر این‌ها و

مساجد و عمارات آن افزوده گردید و ربع رشیدی به همت خواجه رشیدالدین فضل‌الله ساخته شد. این بطوطه که در سال ۷۳۰ از این شهر عبور کرده است از بازار نمازان و بازار جواهریان که در آن، جواهرات بسیار به معرض فروش گذاشته شده بود و از بازار مشک و عنبرفروشان که نزدیک بازار جواهریان بوده است سخن می‌گوید.^۲

«حمدالله مستوفی گوید: در سنه اربع و اربعین و مائین، به عهد متوکل خلیفه عباسی، تبریز به زلزله خراب شد، چنانکه کمابیش چهل هزار مرد در آن واقعه هلاک شدند. دور باروی تبریز ۶ هزار گام بود و ده دروازه دارد.»^۳

این حوقل در حدود الاذخی، ضمن توصیف آذربایجان، تبریز را شهر کوچکی در ردیف میانه، خوی و سلماس بحساب می‌آورد. او شهر اردبیل، سراغه و ارومیه را بزرگترین شهرهای آذربایجان می‌داند.^۴

شیراز، پس از تبریز، بزرگترین و پرجمعیت‌ترین شهرهای این دوره است. وسعت آن را در حدود بیست میل مربع نوشته‌اند و می‌گویند، در این شهر ۲۰۰ هزار خانه وجود داشته است که اگر افراد هر خانه را دست کم چهارتن حساب کنیم، طبق برآورد باربارو، جمعیت شیراز آن روزی به هشتصد هزار تن می‌رسد که باید اغراق آمیز باشد.^۵

۱. کریستی و یلسن، تاریخ صنایع ایران، ترجمه عبدالله فربار، ص ۱۹۴.

۲. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، پیشین، ص ۱۷۳.

۳. دکه، سفرنامه ابن بطوطه. ترجمه محمدعلی موحد، ص ۲۲۶-۲۲۵.

۴. دکه، حدود الاذخی، پیشین، ص ۸۵.

۵. دکه، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، پیشین، ص ۱۰۶-۱۰۵.